

*Critical Studies in Texts & Programs of Human Sciences,*  
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)  
Monthly Journal, Vol. 21, No. 7, Autumn 2021, 103-124  
Doi: 10.30465/CRTLS.2021.36819.2274

## **A Critical Analysis of the Relationship Between "Meta-Philosophy" and "Methodology"**

### **A Critique on the Book “*The End of the Philosophy of Religion*”**

**Malek Shojaijashughani\***

**Fatemeh Bozorgzade\*\***

#### **Abstract**

Nick Trakakis, the contemporary philosopher of religion, in his book “*The End of the Philosophy of Religion*”, presents his idea on the relationship between metaphilosophy and methodology of the contemporary philosophy of religion in both analytical and continental traditions. Before entering into the controversial debates and issues of the philosophy of religion, he tries to understand the methods and goals pursued in the philosophical traditions, as well as to analyze and critique the strengths and weaknesses of these traditions. To achieve the above goal, Trakakis deals with the design and formulation of the distinction and similarity of philosophical styles in the two analytical and continental traditions. Trakakis examines the examples of thinkers from these two traditions and concludes that the religious philosophy in the analytical tradition seeks to assume a particular point of view in metaphilosophy and philosophical methodology, within the narrow confines on scientifically rationalized and logical arguments - independent of the concrete and existential concerns of human life. While introducing analytical key themes in his book “*The End of the Philosophy of Religion*”, this paper critique the Trakakis 's views from a methodological point of view and its relationship to metaphilosoph.

---

\* Assistant Professor of the Institute of Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran (Corresponding Author), malekmind@yahoo.com

\*\* MA Student in Philosophy of Religion, Institute of Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran, Bozorgi\_fateme@yahoo.com

Date received: 16/06/2021, Date of acceptance: 08/09/2021

Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

۱۰۴ پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، سال بیست‌ویکم، شماره هفتم، مهر ۱۴۰۰

**Keywords:** Philosophy of Religion, Metaphilosophy, Philosophical Methodology, Philosophy without Philosophy, Trakakis.



پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
ماه‌نامه علمی (مقاله علمی - پژوهشی)، سال بیست‌ویکم، شماره هفتم، مهر ۱۴۰۰، ۱۰۵ - ۱۲۴

## تحلیلی انتقادی بر مناسبات «مِتا - فلسفه» و «روش‌شناسی»

نقدی بر کتاب *The End of the Philosophy of Religion*

(پایان فلسفه دین)

مالک شجاعی جشوقانی\*

فاطمه بزرگ‌زاده\*\*

### چکیده

نیک تراکاکیس، فیلسوف معاصر دین در کتاب *پایان فلسفه دین* به طرح ایده خود پیرامون مناسبات متا-فلسفه و روش‌شناسی فلسفه دین معاصر در دو سنت تحلیلی و قاره‌ای پرداخته است. وی با بررسی نمونه آرای متفکرانی از این دو سنت نتیجه می‌گیرد که فلسفه دینی که در سنت تحلیلی دنبال می‌شود به دنبال مفروض گرفتن دیدگاهی خاص در متافلسفه و روش‌شناسی و در محدوده تنگ عقلانیت علم زده و استدلال‌های منطقی - فارغ از مباحث انضمامی و وجودی انسان - فلسفه پردازی می‌کند و بیش از آن که به جنبه وجودی انسان و رفع نیازهایش برای یک زندگی خوب اهتمام ورزد، به دنبال حل مسائل مفهومی و معرفتی فلسفه دین است. در این نوشتار ضمن معرفی تحلیلی مضامین کلیدی مطرح شده در کتاب، به نقادی دیدگاه‌های تراکاکیس از منظر روش‌شناختی و مناسبات آن با متافلسفه خواهیم پرداخت.

**کلیدواژه‌ها:** فلسفه دین، متافلسفه، روش‌شناسی فلسفی، فلسفه تحلیلی، فلسفه قاره‌ای، فلسفه سست، فلسفه بدون فلسفه.

\* استادیار فلسفه، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)،

malekmind@yahoo.com

\*\* دانشجوی کارشناسی ارشد، فلسفه دین، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران،

Bozorgi\_fateme@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۳/۲۶، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۲۷

Copyright © 2018, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

## ۱. مقدمه

در سال‌های اخیر بسیاری از پژوهشگران و متفکران حوزه فلسفه ادعا کرده‌اند در رشته فلسفه و از جمله فلسفه دین بحرانی پدید آمده است. درباره این بحران کتاب‌های زیادی منتشر شده است که از جمله آنها می‌توان به کتاب‌های «پایان‌های فلسفه دین: نهایت و غایت اثر تیموتی نپر و فلسفه دینی به عنوان پژوهشی میان رشته‌ای و تطبیقی: تصور آینده‌ای برای فلسفه دین اثر وسلی وایلدمن و کتاب بدون دفاع: چرا فلسفه دین باید پایان یابد اثر جان لافنس»<sup>۱</sup> اشاره کرد. البته در سوی دیگر، نیز منتقدانی در برابر این دعاوی وجود دارند که از نظر آنان فلسفه دین بحران‌زده نیست و آینده‌ای بهتر در انتظار آن خواهد بود. نیک تراکاکیس در کتاب *پایان فلسفه دین* (۲۰۰۸) و در ۶ بخش به طرح ایده‌های کلیدی خود پیرامون چیستی، روش، مسائل، کارکرد و غایات فلسفه دین معاصر پرداخته است. در همین فصل است که تراکاکیس ضمن اشاره به نقدهای فلاسفه تحلیلی بر زبان و سبک فیلسوفان قاره‌ای به دو نقد عمده فلاسفه تحلیلی بر فلسفه قاره‌ای یعنی «غیررئالیستی» (Non-realism) بودن و «چشم‌اندازگرایی» (Perspectivism) این سنت فلسفی و تحلیل و بررسی آن می‌پردازد (همان: ۷۰-۸۳). فصل پنجم به طرح مباحثی با تأکید بر مضمون کلیدی «فلسفه بدون فلسفه» (Philosophy without Philosophy) می‌پردازد. فصل ششم که فصل پایانی کتاب تراکاکیس است، با عنوان «پس از پایان فلسفه دین» (After the End of Philosophy of Religion) به جمع‌بندی مباحث کتاب اختصاص دارد. در این فصل تراکاکیس ضمن اذعان به غلبه گفتمان فلسفه تحلیلی در پارتمان‌های جهان دانشگاهی انگلیسی‌زبان، این گفتمان را با بحران عمیقی دست‌به‌گریبان می‌داند. عمده نقد تراکاکیس در این بخش ناظر به نوع تلقی خاصی از متافلسفه و روش‌شناسی مواجهه با امر دینی در فلسفه تحلیلی است که بدان خواهیم پرداخت.

## ۲. مِتا - فلسفه و روش‌شناسی فلسفه

### ۱.۲ مِتا - فلسفه

هر چند با انتشار مجله تخصصی مِتا-فلسفه<sup>۲</sup> از دهه ۱۹۷۰ شاهد رونق گرفتن مباحث منسجم و مدون پیرامون ماهیت و روش‌شناسی فلسفه هستیم اما پیشینه این سنخ از مباحث فلسفی را تا زمان پیش سقراطیان و مناقشه افلاطون و سوفسطائیان هم می‌توان دنبال کرد.

تحلیلی انتقادی بر مناسبات «میتا - فلسفه» و ... (مالک شجاعی جشوقانی و فاطمه بزرگزاده) ۱۰۷

هر فیلسوف و نظام فلسفی، تصریحا یا تلویحا، خود آگاه یا ناخودآگاه در کار فلسفه‌ورزی خود و صورتبندی‌ای که از پرسش‌ها و پاسخ‌های فلسفی و روش مواجهه فلسفی با مسائل ارائه می‌دهند، نوعی تلقی از اینکه فلسفه چیست؟ و از چه راه و طریقی باید با مسائل فلسفی مواجه شد و در یک کلام واجد نوعی «میتا-فلسفه» آشکار یا پنهان هستند. در مطالعات ناظر به متافلسفه، صورتبندی آگاهانه، روشمند و منظم از چیستی، روش، مدل‌ها و غایات فلسفه رزی ارائه می‌شود. سورن اورگارد و همکاران در یکی از نخستین کتاب‌ها در زبان انگلیسی با عنوان «در آمدی بر متافلسفه»، متافلسفه را: «شاخه‌ای از فلسفه می‌داند که از چیستی فلسفه می‌پرسد، از اینکه چگونه و چرا باید تفلسف کرد». (اورگارد، ۱۳). کالین مک‌گین هم تصریح کرده که متافلسفه به معنای پژوهش درباره ماهیت پرسش‌های فلسفی و روش‌هایی که باید برای حل آن به کار گرفته شوند: «شاید ناپروورده‌ترین بخش فلسفه باشد» (مک‌گین، ۱۹۹) و اینکه گویی نوعی تعمد از سوی حتی خود گفتمان فلسفی برای نادیده انگاشتن و بعضا بی‌فایده دانستن ورود به مباحث متافلسفه دیده می‌شود (همان، ۲۰).

برخی از فلاسفه معتقدند که فلسفه باید به پرسش‌های فلسفی و نه خود فلسفه بپردازد و متافلسفه را اتلاف وقت و بی‌فایده می‌دانند. ریچارد رورتی فیلسوف نوپراگماتیست آمریکایی معاصر که بخش قابل‌اعتنایی از آثارش به ویژه کتاب *فلسفه و آئینه طبیعت*، عمدتا در حوزه متافلسفه است صراحتا اعتراف می‌کند که: «احتمالا مشخص خواهد شد که پرسش‌ها درباره روش فلسفه یا ماهیت مسائل فلسفی بی‌فایده اند» (رورتی، ۳۹).

## ۲.۲ روش‌شناسی فلسفه

جورج کالینگوود (1889 - 1943) در کتابی با عنوان «جستاری در باب روش فلسفی» (۱۹۳۳) به خوبی پیوند میان متافلسفه و روش‌شناسی را نشان داده است. وی ضمن بررسی سیر تاریخی توجه به روش در فلسفه به این نکته اشاره کرده است که این در دوره جدید و با انتشار کتاب‌هایی چون گفتار در روش رنه دکارت فیلسوف فرانسوی قرن هفدهم و بعدها کتاب نقد عقل محض کانت فیلسوف آلمانی قرن هجدهم و نوزدهم بود که مسائل روش‌شناسی از افق فلسفه طرح جدی خود را یافت (کالینگوود، ۵).

کالینگوود پاسخ به پرسش فلسفه چیست را مشروط به ارائه تبیینی در باب روش فلسفه می‌داند (همان، ۲) و این بحث ذیل عنوان روش شناسی فلسفی قرار می‌گیرد. در باب روش و تمایز آن با روش شناسی باید به این نکته توجه داشت که:

روش شناسی نظریه‌ای درباره روش هاست. روش، یک راه است؛ شیوه‌ای برای دست‌یابی به معرفت و لفظ روش برای توصیف رویه‌ها و شیوه‌هایی مشخص و معین استفاده می‌شود و مطالعه «روش»‌ها، روش شناسی است (پربهاکاران، ۷).

نویسندگان کتاب *روش شناسی فلسفه* (۱۳۹۷) از روش منطقی - ریاضیاتی دکارتی، روش استعلایی - انتقادی کانت، روش دیالکتیکی (سنتی) (سقراط)، مدرن (مارکس و هگل)، روش تحلیلی (راسل و ویتگنشتاین)، روش پراگماتیستی (جیمز و دیویی و پرس) و روش پدیدارشناسی (هوسرل و هایدگر) به عنوان مهم‌ترین روش‌های فلسفی در سیر تاریخی آن سخن گفته‌اند.

### ۳. تراکاکیس و متا - فلسفه دین

تراکاکیس پرداختن به فرافلسفه را برای کار فلسفی فیلسوف مهم دانسته و هم‌رأی با او، استنلی کول می‌گوید: فلسفه یکی از موضوعات خود فلسفه است (مورنی، ۲۲: ۱۳۹۷). اما در سویی دیگر نظرات متفاوتی در باب پرداختن به فرافلسفه به چشم می‌خورد مثلاً متفکری مانند پوپر می‌گوید: فیلسوف باید فلسفه ورزی کند؛ باید تلاش کند مسائل فلسفی را حل کند، نه این‌که درباره فلسفه حرف بزند (اورگارد، گیلبرت و برود، ۱۳۹۷). یا گیلبرت رایل گفته است: درگیر شدن ذهن با پرسش‌هایی که درباره روش‌ها هستند می‌تواند ما را از پی گرفتن خود این روش‌ها باز دارد. این قاعده‌ای است که وقتی درباره پای خود فکر کنیم، نه بهتر، بلکه بدتر می‌شویم (همان). بنابراین از بدو امر، افرادی دارای نگرشی خلاف رأی تراکاکیس وجود داشتند. به نظر می‌رسد آنچه تراکاکیس درباره پیگیری فرافلسفه باور دارد، در مسیر فلسفه ورزی و فهم پژوهش‌های فلسفی سودمندتر از نظریاتی باشد که سخن از فرافلسفه را بیهوده می‌پندارند زیرا با فهم سبک‌ها، روش‌ها و هرچه که در کار فلسفی فیلسوف در حال انجام است بهتر می‌توان به درکی از مواضع فلسفی، ارتباط میان فلسفه ورزی‌های مختلف و از این رو به فهم‌های فلسفی بهتری دست یافت. مراد از «فرا-فلسفه دین» در این نوشتار چیست؟ بستری است که فرضیات

اساسی فرد درباره چگونگی پیگیری فلسفه دین را نشان می‌دهد و به نظر تاکنون این بستر بسیار اندک مورد اندیشیدن و توجه قرار گرفته است. تراکاکیس با بررسی نظرات و آرای موجود در حوزه فلسفه تحلیلی و قاره‌ای دین و با نظر به اختلافات این دو سبک، پی می‌برد که این دو سنت دارای دیدگاه‌های عمدتاً مختلف درباره چیستی فلسفه دین، اهداف و مقاصد و چگونگی دنبال کردن آن یا روش شناسی آن هستند. این امر از تفاوت‌ها و عدم توافقی‌هایی خبر می‌دهد که به موجب آن موضع‌گیری‌های فلسفی متفاوت در باب طیف وسیعی از بحث‌ها و موضوعات فلسفه دین از سوی این دو سنت فلسفی را شاهدیم، به باور تراکاکیس این بستر «فرا فلسفه دین» است. از این رو برای فهم آنچه که در دو سنت فلسفی به اصطلاح قاره‌ای و تحلیلی می‌گذرد باید به دنبال فهم فرا فلسفه این سنت‌ها بود در این صورت می‌توان به فهم نقاط قوت و ضعف آن‌ها نیز دست یافت. پس از این طریق می‌توان راه غلبه بر ضعف‌ها و رخنه‌هایی را که به واسطه شناخت و فهم فرا فلسفه‌ی رویکرد مورد نظر آشکار شده پیدا کرد. با این وجود با توجه به مطالبی که درباره این دو سنت تا به امروز وجود دارد به طور کلی تعریف جامع و مانعی از این دو سنت فلسفی در دست نیست و میان فیلسوفان در چگونگی تفکیک این دو نحله فلسفی اختلاف نظر وجود دارد. تراکاکیس پیش از آنکه به سراغ بررسی فرا فلسفه دو سنت تحلیلی و قاره‌ای برود، مخاطبان را با تعریفی مشخص از آن دو آشنا می‌سازد.

#### ۴. نزاع میان فلسفه تحلیلی و قاره‌ای و دلالت‌های روش‌شناختی آن

فلسفه تحلیلی (Analytic philosophy) نوعی از فلسفه است که گوتلوب فرگه، جی ادوارد مور، برتراند راسل را بنیان‌گذاران خود دانسته و امروزه در بخش‌های انگلیسی زبان فلسفه دنبال می‌شود. در این سنت فلسفی، روش‌شناسی علمی (scientific) به عنوان الگوی ایده‌آل فلسفه ورزی معرفی می‌شود. کار این دسته اندیشمندان قاعده‌مند بوده و از دقت و وضوح بالایی برخوردار است. متفکران این سنت بیش از آنکه به دنبال دست یافتن به راه‌هایی برای یک زندگانی خوب باشند به دنبال شناخت حقایق جهان‌اند پس در این سنت فلسفی مسئله شناخت اهمیت بسیار زیادی دارد و در مقابل، حکمت (Wisdom) که تاکید عمده آن از فلسفه یونان باستان تا روزگار معاصر بر جنبه‌های انضمامی و عملی زندگی در کنار مباحث نظری بوده، به گوشه‌ای رانده شده است. تراکاکیس سنت مجاور یعنی فلسفه قاره‌ای (continental philosophy) را آن فلسفه‌ای می‌داند که خاستگاه آن در

قاره اروپا و به طور ویژه آلمان و فرانسه است و به شدت مرهون نوشته‌های سه فیلسوفی که نامشان با «ه» آغاز می‌شود یعنی هگل، هوسرل و هایدگر و همچنین سه تن از استادان بدگمانی یعنی مارکس، نیچه و فروید است. در این سنت فلسفی، هنر و علوم انسانی، به ویژه ادبیات و نقد ادبی، دو عنصر و الگوی اساسی هستند و این سنت خلاف سنت تحلیلی، رویکردی مقابل «علم‌گرایی» دارد و از خصلت ساختارشکنی و یافتن زوایا و روش‌های نوین فلسفیدن برخوردار است.

تراکاکیس اما به دنبال ارائه طرحی متفاوت است، اینکه :

خواهان شروع کاملاً تازه در جایی هستم که فلسفه به عنوان چیزی فراتر از یک تخصص محدود، که به اشکال علمی تفکر ملتزم است، دوباره تجسم یابد. اگرچه برای دست‌یابی به این امر، چیزی بیش از جهت‌گیری مجدد در عمل فلسفی مورد نیاز است، همچنین این خواستار یک تغییر بنیادی در سطح نهادی است یعنی جایگزینی تفکر مدیریت‌گرایی (managerialism) و سازمانی که هم‌اکنون بر دانشگاه‌ها حاکم است با یک رویکرد کل‌گرایانه (holistic) که زندگی، یادگیری و معنا را تلفیق می‌کند (Trakakis, 2008:4).

به نظر این بیان چنین فهمیده می‌شود که تراکاکیس التزام به تفکر علمی را معادل روش تحلیلی دانسته، و آن را روشی مناسب برای پیگیری فلسفه دین نمی‌داند. از این رو به دنبال ایجاد تغییر در سطح نهادی یعنی همان جایی است که امروزه فلسفه تحلیلی دین غالب است. او می‌خواهد روشی را ارائه نماید که به زعم او نسبت به روش تحلیلی از ضعف کمتری در حوزه فلسفه دین برخوردار است پس در این‌باره نظریه‌پردازی کرده است. با نظر به مطلبی که گذشت باید اشاره داشت به این‌که امروزه بسیاری از متفکران حوزه دین در مسیر تحلیلی فلسفه‌پردازی می‌کنند و در کار خود بسیار موفق بوده‌اند. در واقع برای نقدهای تراکاکیس بر روش تحلیلی پاسخ‌ها و نمونه‌های شایسته و قابل توجهی وجود دارد که بیان تفصیلی آن در این نوشتار نمی‌گنجد و در مقالات دیگری قابل بررسی است. آنچه برای این مقاله اولویت دارد، مؤلفه‌های مهم روش‌شناسی تراکاکیس است که ذیلاً بدان خواهیم پرداخت. در آرای تراکاکیس بحث از نوعی «پایان‌گرایی» است که به دنبال گفت و گو با گذشته و بازخوانی معاصر اشکال کهن فلسفه برای امروز است؛ اندیشیدن به سرآغازهای فلسفه و الگوی فلسفه‌ی فیلسوفان نخستین را می‌توان از جمله این موارد برشمرد. موضوع دیگری که او در زوایای مختلف



بحث پایان فلسفه دین بر آن تأکید کرده است، وجود شکاف میان دو مسئله شناخت و حکمت و تلاش برای غلبه بر این شکاف است. به زعم او در فلسفه‌ی امروز که سنت تحلیلی غالب است این شکاف بسیار به چشم می‌خورد زیرا در این سنت فلسفی، فیلسوف بیش‌تر با پرسش‌های منطقی و روش شناختی سر و کار دارد پس فلسفه‌ی تحلیلی بیش از آن‌که جست‌وجوی یک زندگی خوب را مورد هدف قرار دهد، به یک جست‌وجوی نظری درباره‌ی امکان شناخت علمی تقلیل یافته است. به عبارت دیگر در نظر تراکاکیس فلسفه‌ی تحلیلی خود را محدود به جست‌وجوی دانش و درک علمی یا عینی محض از جهان کرده است و جست‌وجوی حکمت - یعنی آن شیوه فلسفه ورزی که دانش نظری با موضوعات علمی در کنار هم مورد توجه بودند، مانند پرسش از ماهیت یک زندگی خوب انسانی - را رها کرده است. برخی فلاسفه معاصر همچون سایمون کریچلی به این شکاف تصریح کرده اند. به باور وی، وحدتی که میان نظر و عمل در سنت فلسفی از گذشته تا قرن هفدهم بوده است، به واسطه سیطره روش شناسی علمی بر سایر انحاء معرفت، با چالش‌های جدی مواجه شده است. درباره دو مسئله «حکمت و شناخت» به روایت کریچلی:

فلسفه عشق به حکمت است. فلسفه باید به انسان‌ها شکل ببخشد، نه اینکه فقط آگاهی ببخشد. یکی از مشخصه‌های فلسفه در دوران باستان این همانی شناخت و حکمت، یا دست‌کم تلاش برای یکپارچه کردن این دو بود. فلسفه‌ی تحلیلی بیش‌تر تحت سیطره‌ی مسئله‌ی شناخت است، آن‌هم تصویری علمی یا طبیعت باورانه از آن و کم‌تر به مسئله‌ی حکمت می‌پردازد.<sup>۳</sup> در جهانی که علم بر آن حاکم است، فیلسوف حرفه‌ای چه نقشی می‌تواند برای فلسفه قائل شود؟ پاسخ این پرسش را تا حدودی می‌توان با واژه‌ی یونانی شناخت، اپیستمه، داد... یعنی نظریه‌ی شناخت. فلسفه بدین ترتیب می‌شود جست‌وجوی نظری در باب شرایط امکان شناخت علمی. درک و برداشت علمی از جهان، فلسفه را از مقام پادشاه علوم، مقامی که افلاطون برای فلسفه قائل بود، و در این مقام، اتحاد میان شناخت نظری و حکمت عملی بود، پایین می‌کشد... بدین ترتیب فیلسوفان بدل به دربانان قصر بلورین علم می‌شوند (کریچلی، ۱۳۸۶: ۲۹-۱۷).

به باور تراکاکیس بن‌بستی که رویکرد تحلیلی دین با آن مواجه است توسط کسانی که در آن مشغول‌اند مورد توجه قرار نگرفته است، فلسفه این سنت به شدت رسمی شده و در گرو بستر باریکی از عقلانیت علمی است که پیشنهادها و پاسخ‌های چندان مناسبی برای

پرسش‌های مهمی از قبیل از کجا آمده ایم؟ به کجا می‌رویم؟ و معنای این زندگی چیست؟ ارائه نمی‌دهد، در حالیکه هر انسانی برای ادامه حیات خواستار دست یافتن به پاسخی برای آن‌ها است. بنابر آنچه گفته شد به نظر سنت تحلیلی با رویکردی علم‌گرایانه به شدت دچار «علم‌زدگی» بوده و در پیگیری فلسفه دین کم‌توان است؛ تراکاکیس نمونه‌ای می‌آورد در باب این‌که به سختی می‌توان فیلسوفی تحلیلی را پیدا کرد و یا اصلاً تصور کرد که یک فیلسوف تحلیلی آغازگر یک کتاب باشد، چنان‌که کامو افسانه سیزیف را آغاز کرده: «یک مسئله‌ی واقعاً جدی فلسفی وجود دارد و آن هم خودکشی است. قضاوت درباره‌ی این‌که آیا زندگی ارزش زیستن دارد یا نه و در اینجا به پاسخ به پرسش بنیادی از فلسفه می‌رسد» (Trakakis, 2008: 113). به نظر می‌رسد مسائل خطیر وجودی مانند حیات و مرگ در فلسفه تحلیلی از اهمیت اندکی برخوردار بوده و به حاشیه رانده شده‌اند، البته اگر اساساً بتوان درباره‌ی آن‌ها در این سنت فلسفی بحث‌های مطرحی را پیدا کرد. کواین فیلسوف تحلیلی معاصر در مقاله‌ای تحت عنوان آیا فلسفه ارتباطش را با مردم از دست داده است؟<sup>۴</sup> آن نوع فهم از فلسفه را که تراکاکیس از آن به متا-فلسفه غالب در سنت فلسفی تحلیلی یاد می‌کند، به خوبی بیان کرده است:

آنچه که تحت عنوان فلسفه از آن بحث می‌کنم همان چیزی است که فلسفه علمی می‌نامم... با این عنوان مبهم، مطالعات فلسفی درباره‌ی ارزش‌های اخلاقی و زیبایی‌شناختی را مستثنی نمی‌کنم. برخی از این مطالعات از نظرسبک تحلیلی، در روح می‌تواند علمی باشد. اگرچه، آن‌ها برای ارائه‌ی چیز اندکی در باب الهام و تسلی مناسب‌اند. دانشجویی که در درجه‌ی اول برای آسایش روحی در رشته‌ی فلسفه تحصیل می‌کند، گمراه است و در هر صورت احتمالاً دانشجوی خوبی نیست زیرا محرک او، حس کنجکاوی عقلانی نیست. نوشته‌های الهام بخش و کمال‌آور تحسین‌برانگیز است؛ اما جای آن در رمان، شعر، خطابه یا مقاله‌ی ادبی است. فیلسوفان به معنای حرفه‌ای کفایت خاصی در این‌باره و برای کمک به ثابت نگه داشتن جامعه ندارند، اگر چه همه ما باید آنچه که می‌توانیم را انجام دهیم. آنچه که ممکن است این نیازهای خطیر و فشارآور بی‌پایان را بر کند، حکمت است: سوفیا بله، فیلسوفیا الزاماً نه (Quine, 1981: 193).

تراکاکیس در کنار این علم‌زدگی (در سنت تحلیلی) از «وهم‌زدگی» (Illusionism) هم به عنوان آسیب جدی دیگر در مباحث فلسفه دین (در سنت قاره‌ای) سخن به میان آورده است. تامل در فصول کتاب *پایان فلسفه دین* و مباحثی که تراکاکیس در این باب

مطرح کرده نشان می‌دهد که علیرغم ورود قوی و استدلالی وی در نقد علم زدگی سنت تحلیلی، ورود قوی و مدلی در بحث و نقد وهم زدگی سنت قاره ای ندارد .

به نظر می‌رسد تراکاکیس در بیان راهکارها و روش‌های نوین خود برای پیگیری فلسفه دین، یک معیار و سنجه مناسب برای دوری جستن از دام وهم زدگی افتادن ارائه نمی‌دهد. با آنکه افق گشایی مباحث وی در این کتاب، توان بسیاری دارد تا مورد توجه و پیگیری فیلسوف دین قرار گیرد .

از نظر تراکاکیس پیامد منفی مهمی که برداشت و درک علمی صرف از جهان [در مسیر پیگیری فلسفه دین] می‌تواند داشته باشد، از دست رفتن یا عدم توجه به مسائل اخلاقی، عملی و وجودی‌ای است که انسان‌ها در زندگی روزمره با آن دست به گریبان هستند. وی به نقل از جان کیتس گفته است که این گونه برداشت از جهان می‌تواند: «بال‌های یک فرشته را بچیند» و همچنین در فراهم آوردن گونه‌ای از روشنگری و پرورش روحانی دست‌کم با نظر به آنچه که سقراط و افلاطون برای داشتن یک زندگی کامل ضروری پنداشته‌اند، شکست خواهد خورد (trakakis, 2008). پس از جمله موارد دیگری که تراکاکیس برای پایان دادن به بحران‌های موجود در فلسفه دین لازم و ضروری دانسته؛ به تأسی از رأی مروالد وستفال اتخاذ رویکردی طبق الگوی «گفتار پیامبرگونه» (prophetic discourse) به جای «گفتار دانشمندانه» scientific discourse [علمی] است و این به معنای جایگزین کردن فلسفه حرفه‌ای، رسمی و نهادی با فلسفه‌ای به سبکی شخصی و صمیمی و پرشور است.

## ۵. تراکاکیس در جست‌وجوی بدیل؛ گفتار پیامبرانه

در اینجا به شرح چهار مورد از ویژگی‌های گفتار نبوی [پیامبرگونه] می‌پردازیم که تراکاکیس در کتاب *پایان فلسفه دین* به عنوان مهم‌ترین ویژگی‌های مطلوب فیلسوف دین و البته به نقل از وستفال آورده است:

الف) **شخصی**: گفتار نبوی بر خلاف گفتار دانشمندانه به صورتی کاملاً شخصی و با خطاب مستقیم بیان می‌شود زیرا چنانکه وستفال توضیح داده است، همان انعکاس خطاب خداوند به انسان است.

ب) **نابهنگام:** به گفته‌ی وستفال، گفتار نبوی هر چند آشکارا خارج از روح زمانه‌اش نیست، معهداً همواره گفتار اقلیت است، حتی زمانی که خطاب به اقلیت‌های فرقه‌ای باشد.

ج) **سیاسی:** پیامبران عبرانی، مانند ملت‌های اطراف، پادشاهان خود را نمی‌پرستیدند بلکه پادشاه را زیردست و مسئول در قبال خداوند می‌دانستند. بنابراین پیامبران از ورود به منازعات سیاسی ترسی نداشتند، علاوه بر کشیشان، ایشان خود درباره‌ی مسائل دینی (مانند بت‌پرستی) پادشاهان خود را در باب امور عدالت اجتماعی مورد پرسش قرار می‌دادند و با آن‌ها مقابله می‌کردند.

د) **فرجام‌شناسانه:** سخنان انبیا به سمت آینده و در جهت آماده‌سازی راه خداوند است. وستفال توضیح می‌دهد که پیامبران، تاریخ نجات (رستگاری) را همچنان ادامه می‌دهند زیرا خدا نمرده است بنابراین آنها منتظر دوران کاملاً جدیدی از اعمال نجات‌دهنده اند.

## ۶. بحران در روش‌شناسی فلسفه‌ی دین

نقطه‌ی عزیمت بحث تراکاکیس در این کتاب آن است که چرا حوزه‌های مختلف فلسفه‌ی جهان‌انگلیسی‌زبان، جایی که فلسفه‌ی تحلیلی در آن رشد و نمو یافته، اخیراً مورد انتقاد شدیدی قرار گرفته است. تراکاکیس ضمن نقل عبارتی از رابرت سولومون در کتاب *لذات فلسفه* با وی همدلی دارد که: «به وضعیت فلسفه‌ی معاصر افسوس خورده است، به باور او فلسفه تا حد زیادی راهش را گم کرده است اندیشه‌ی باریک در برابر زندگی پرشور، جایگزینی لذات خیال‌پر اوهام، تعامل و بینش و گشودگی پر شور با ذهنیت قبیله‌ای که می‌خواهد بر حق بودن خود را با اصطلاحات خاص خارج از دسترس حفظ کند. یک سبک خصمانه‌ی اثبات و تکذیب که تمرکز اندکی که بر جدایی دائم از مشکلات پایای زندگی دارد. سولومون حتی تا آنجا پیش رفته است که: فلسفه در بهترین دانشگاه‌های آمریکا از بین رفته است و می‌افزاید: بهترین دپارتمان‌های فلسفه، از لحاظ فنی به درخشان‌ترین تبدیل شده اند اما حرف‌چندانی برای ارائه به دانشجویان ندارند، بنابراین او به همکاران خود توصیه می‌کند که: فرای سطحی‌بودن استدلال‌ها به غنای فلسفه‌ی پردازند و تلاش کنند به جای اثبات صرف گزاره‌ها، گامی در جهت غنی‌کردن تجربه ما بردارند (trakakis, 2008). بنابراین آنچه گفته شد، به باور تراکاکیس وضعیت در فلسفه‌ی تحلیلی دین متفاوت نیست؛ درواقع وضعیت قطعاً در این محدوده جدی‌تر و

خطیر است زیرا در حوزه دین نمی توان بعد وجودی و زیسته را نادیده گرفت یا آن را بدون اعمال خشونت بر بسیاری از اهداف تحقیق، به نگرانی های انتزاعی محض تقلیل داد. در نظر تراکاکیس فلسفه تحلیلی دین برای بسیاری از مومنان به ادیان، به ویژه کسانی که به سنت های دینی غیر غربی تعلق دارند، چنان نمایان می شود که گویی فلسفه ای است ناظر به هر چیزی غیر از امر دینی! و بین محقق و موضوع تحقیق، گسست وجود دارد. این گسست قاعدتاً نتیجه رویکرد نظری بیش از حد انتزاعی فیلسوفان تحلیلی در مواجهه با امر دینی است.

## ۷. میتا - فلسفه اندیشی به مثابه عبور از بحران

به باور تراکاکیس برای عبور از بحران ها یک شروع کاملاً تازه ضروری است. یعنی از بین بردن دپارتمان های فلسفه حرفه ای شده؛ اصول جزمی و واژگان کهنه و در غیاب آن ها، بازیابی اشکال جدیدی از تفکر دینی یا به طور دقیق تر یافتن دوباره اشکال قدیمی تفکر دینی که در گفتمان فنی پیچیده فیلسوفان با اندیشه علمی مدفون شده است. برای نمونه تراکاکیس به اسطوره و بازیابی ارزش آن اشاره دارد زیرا گرچه اسطوره سرچشمه ی حکمت در فرهنگ باستان است، امروزه به طور معمول توسط فیلسوفان دانشگاهی به ویژه آنان که در سنت تحلیلی مشغول به کار اند، نادیده گرفته شده یا طرد می شود. با توجه به نظرات تراکاکیس، دنبال کردن فلسفه دین با حرکت در سبک های مختلف مکاتب سنت قاره ای و به کارگیری رویکرد های ادبی و روایی از دیگر مواردی است که می تواند در رفع بحران های موجود در فلسفه دین مؤثر باشد. او برای نشان دادن آنچه که ناکارآمدی فرافلسفه ی سنت تحلیلی و فلسفه حرفه ای شده در پیگیری فلسفه دین می داند، یکی از موضوعات فلسفه دین یعنی «تئودیه و مسئله شر» را به عنوان مصداقی برای بیان این ناکارآمدی مورد تحلیل و بررسی قرار داده است و نتیجه ای که برای او حاصل می شود این است که ماهیت اخلاقی مسئله دار تئودیه و ویژگی تقریباً نظری آن یعنی ساختار منطقی قیاسی و زبانی فنی و غیر تاریخی که به وجه عملی و عاطفی توجه اندکی دارد، جای آن که وضعیت شرور را آشکار و رفع نماید فقط باعث افزایش آن ها می شود. از این رو که بررسی نظری محض و بی طرفانه مسئله شر [آن گونه در سنت تحلیلی دین در حال انجام است] خطرات اجتناب ناپذیری را به دنبال دارد. در صورت صحت نتیجه گیری تراکاکیس در باب پاسخ به مسئله شر باید این نکته را در نظر داشت که همه ی مسائل و

موضوعات فلسفه دین مانند مسئله‌ی شر نیستند و نمی‌توانند همان‌گونه پیگیری و نتیجه‌گیری شوند. با آنکه نقدهای اغلب اخلاقی تراکاکیس بر ماهیت تئودسیسه قابل توجه و بررسی است اما در این موضوع از سوی او در نشان دادن ناتوانی روش تحلیلی در بسط موضوعات فلسفه دین اغراق صورت گرفته است؛ در پیگیری مباحث و موضوعات مختلف فلسفه دین علاوه بر روش‌های مختلف مکاتب به اصطلاح قاره‌ای رویکرد‌های سنت تحلیلی می‌توانند کارکرد موثری داشته باشند.

اکنون پس از بررسی‌های صورت گرفته در فرافلسفه سنت‌های قاره‌ای و تحلیلی و نشان دادن عدم کارکرد مناسب سنت تحلیلی در پیگیری مباحث فلسفه دین، راهکار نوین تراکاکیس مورد بررسی قرار خواهد گرفت. آنچه که او با عنوان «فلسفه سست» و «فلسفه بدون فلسفه» معرفی و ارائه داده است که تلفیقی از روش‌های فلسفه قاره‌ای یا فرافلسفه‌ی فیلسوفان قاره‌ای است یعنی آنچه که او پیش‌تر در پیگیری کارآمد فلسفه دین مؤثر می‌دانست.

## ۸. طرح و بسط مناسبات «فلسفه سست/فلسفه بدون فلسفه» با «تفکر سست/دین بدون دین»

در این بخش به بررسی آرای تراکاکیس در باب دو مفهوم کلیدی فلسفه سست یا فلسفه بدون فلسفه و پساتفیزیک می‌پردازیم. وی در این بحث متأثر از فلاسفه‌ای از جمله واتیمو، کاپوتو و دریدا بوده است.

### ۱.۸ دین بدون دین / فلسفه بدون فلسفه

تراکاکیس در این بحث از جان کاپوتو بسیار الگو گرفته است کسی که با تأسی از استادش دریدا پساسکولار (Postsecular) را به دین بدون دین تعریف می‌کند. به باور کاپوتو یکی از مهم‌ترین اهداف دین بدون دین، غلبه بر تنازع سکولاریسم و دینداری است. دین مانند عشق رابطه‌ای یک‌طرفه و عهد و پیمانی است که با امر غیر ممکن بسته می‌شود. از این رو توانایی در عشق ورزی، آن ویژگی است که انسان دینی را متمایز می‌کند اما پساسکولار می‌خواهد چنین تمایزاتی را از میان بردارد. دین بدون دین حاصل نقد متافیزیک است (حسین زاده و یحیوی، ۱۳۹۶).

تراکاکیس از فلسفه بدون فلسفه بحث کرده است که شاهد الگوگیری او از بحث دین بدون دین [پساسکولار] کاپوتو هستیم. او درباره‌ی «فلسفه بدون فلسفه» می‌گوید:

فلسفه ای بدون حمایت متافیزیکی از عینیت و حقیقت فرا منظری و بدون پشتوانه نهادی دانشگاهی است. در حوزه فلسفه دین، حقیقت نهایی همواره از فرمول‌بندی‌های دقیق طفره می‌رود، از این رو است که خدا را در یک محیط صرفاً سیستماتیک شده و حرفه ای دانشگاهی نمی‌توان یافت (trakakis,2008:84).

از منظر تراکاکیس با یک بازنگری عمیق و یافتن افق‌های نوین فلسفی باید فلسفه دین را دنبال کرد و فلسفه بدون فلسفه رویکردی ملهم از ادبیات و هنر، به همراه فلسفه سست همان چیزی است که در مسیر پیگیری فلسفه دین افقی نو به دست می‌دهد. همچنین باید اشاره کوتاهی به برداشت‌های وی از کتاب *فقیر/سبزی اثرکازانتراکیس*<sup>۵</sup> داشت، با تکیه بر این اثر، تراکاکیس به دنبال توصیف روش‌های پیگیری فلسفه دین، در بستر یک عشق الهی بوده است، روشی به دور از استدلال‌ها و برداشت‌های منطقی که در فلسفه‌ی سیستماتیک و حرفه‌ای شده سنت تحلیلی به چشم می‌خورد و پیامدهای آن فروپاشی متافیزیک و پایان فلسفه‌های عینیت‌گرا خواهد بود.

## ۲۸ تفکر سست / فلسفه سست

واتیمو و کاپوتو برای متمایز ساختن اندیشه خود از اندیشه‌ی متافیزیکی، ایده تفکر کم‌بنیه یا سست را پیشنهاد می‌دهند. معنای اولیه تفکر کم‌بنیه اندیشه‌ای نیست که از محدودیت‌های خود آگاه است و دعاوی متافیزیکی و جهانی را کنار می‌نهد، بلکه بیش‌تر از همه نظریه کم‌بنیه‌گی به عنوان ویژگی اصلی هستی در دوره پایان متافیزیک مد نظر است (حسین زاده و یحیوی، ۱۳۹۶: ۷۰). سبک خاص فلسفه‌ی واتیمو، متأثر از هایدگر و نیچه است. تفکر سست تلاشی است برای درک و پیکربندی دوباره‌ی ردپاهایی از تاریخ اندیشه در مسیری که با شرایط پست‌مدرن سازش دارد و ابزاری برای آشکار کردن رخنه‌های هرگونه جهان بینی شالوده‌باورانه است که امکان پرسش از خدا را محدود کرده است. تفکر سست مانند ابزاری شالوده‌شکنانه عمل می‌کند و با ناتوان ساختن ساختارهای مستحکم آنچه که همیشه مقدس پنداشته شده، امکان بازگشایی متافیزیک و الهیات را فراهم می‌آورد. نبود باورپذیری در بنیادگرایی برآمده از رخداد<sup>۶</sup> یعنی مرگ خدا است.

به تعبیر ژیتزک، مرگ خدا از طریق زدودن خدای اخلاقی\_متافیزیکی لوحه‌ای را آشکار می‌سازد که به صورت متناقض‌نمایی فضا را برای دین پسامتافیزیکی جدید می‌گشاید، یعنی مسیحیتی که بر عشق الهی متمرکز است. پیش فرض مرگِ مرگ خدا این است که روشنگری به نفی خود منجر می‌شود (حسین زاده و یحیوی، ۱۳۹۶). «بخش قابل توجهی از کار فلسفی واتیمو مبنی بر این است که چگونه تنها موجه نمای پست مدرن دورنمای فلسفی غرب «نهیلیسم هرمنوتیکی» است» (hariss, n.d). به طور کلی این دیدگاه به معنای آن است که هیچ واقعیت غیر تفسیری وجود ندارد، فقط تفاسیراند که وجود دارند و این تعبیر متأثر از دیدگاه نیچه است یعنی آنچه که به عنوان «منظرگرایی» (Perspectivism) شناخته شده است.

تراکاکیس در طرح ویژگی‌های سنت قاره‌ای دین، یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های آن را «رد علم‌گرایی» معرفی می‌کند. لازمه چنین موضعی، منظرگرایی نیچه‌ای و «ناواقع‌گرایی زبان دینی» (non-realism religious language) است. با توجه به این دیدگاه، هیچ منظری پاسخ‌نهایی درباره‌ی خدا و دین به دست نمی‌دهد و این نه تنها در مورد فرمول‌های عقیدتی کلیساهای اصلی مسیحی بلکه در مورد تقلیل‌گرایی محض روشنگری نیز اعمال می‌شود، جایی که دین چیزی جز بیان امیال معیوب روانشناختی (فروید) یا چیزی جز راهی برای حفظ قدرت در مقامات حاکم (مارکس) نبود.

تراکاکیس درباره فلسفه دانشگاهی باور دارد که باید ساختار موجود را بازسازی کرد، خصوصاً به شکلی که امروز در آمده یعنی یک محیط حرفه‌ای شده و سیستماتیک که در آن پویایی و سیالیت کمتر دیده می‌شود و بیشتر افراد به دنبال دستیابی به مناصب، امتیازات و چاپ هرچه بیشتر مقالات و مواردی از این قبیل هستند. از این رو باید دپارتمان‌های فلسفه سیستماتیک و حرفه‌ای شده را منحل کرد و فلسفه را از قید و بند‌هایی که به موجب آن دچار بحران شده است بیرون آورد. (trakakis, 2008) چنان‌که پیش‌تر اشاره شد به باور تراکاکیس توجه به سرآغازها و آنچه که در فلسفه‌ی باستان مهم شمرده می‌شد می‌تواند ابزاری برای پایان دادن به بحران‌های موجود در فلسفه دین باشد این ابزارها اسطوره، ادبیات و روایت‌ها هستند که بر اساس آن می‌توان ایده‌پایان فلسفه را تضعیف و به بحران‌ها خاتمه داد. واتیمو نیز در بستر تفکر سست، چنین نظریه‌ای درباره سیستم‌های مخرب و جزم‌اندیش دارد. او باور دارد که نمی‌توان نظام‌ها را از ایدئولوژی جدا ساخت



و این‌ها رابطه‌ای دو سویه دارند. به باور او باید برای ضعیف ساختن ایدئولوژی‌های غالب کوشید تا آن‌که بتوان سرآغاز‌های نوینی را رقم زد. واتیمو نیز در مصاحبه‌ای گفته است:

تفسیر تنها چیزی است که بر جای مانده است. تاریخ به لطف سرزندگی و نیروی بقای تفاسیر و معانی همچنان به حیات خود ادامه می‌دهد و به وقوع می‌پیوندد، درواقع به واسطه‌ی این حقیقت که این تفسیر راهی است برای اجتناب از مواجهه شدن با پایان. ایده‌ی تفکر ضعیف می‌خواهد یادآوری کند که باید از طریق تفسیر و فرایند معناسازی هرگونه پنداری را درباره‌ی پایان تاریخ تضعیف کنیم و به سرآغازها بیندیشیم (پارسا، ۲۰۱۵).

با نظر به آنچه تاکنون گفته شد تراکاکیس با یک رویکرد فرافلسفه‌ای نظریه پردازی کرد و با معرفی آنچه ضعیف در این حوزه بر می‌شمارد به ارائه دو ایده‌ی و راهکار خویش پرداخت که آن دو را برشمردیم. در سخن پایانی می‌توان مقصد حرکت تراکاکیس را چنین ترسیم نمود؛ در حوزه فلسفه دین حقیقت نهایی همواره از فرمول بندی‌های دقیق طفره می‌رود و از این رو خدا را در یک مسیر فلسفه شخصی و صمیمی همراه با عشق، فقر و رنج می‌توان یافت یعنی در رویکردهای قاره‌ای به فلسفه دین نه در یک چهارچوب سیستماتیک شده‌ی دانشگاهی محض به همراه روش علمی [مقصود محدوده فلسفه تحلیلی است] پس باید به دنبال تضعیف آن چیزی بود که در این مسیر فلسفی ما را هر حرکت هر چه بهتر باز می‌دارد.

## ۹. نقد و تحلیل آرای تراکاکیس در متافلسفه و روش‌شناسی فلسفه دین

طرح ایده پایان فلسفه دین توسط تراکاکیس کاملاً بدیع و غیر مسبوق به سابقه نیست. اصولاً یکی از مباحثی که در چهار دهه اخیر در حوزه‌های مختلف معرفت بشری و از جمله فلسفه و علوم انسانی مطرح شده و به تعبیر برخی معاصران همچون امبرتو اکو به نوعی مد شدن و مدگرایی این مباحث انجامیده، طرح انواع و اقسام پایان‌گرایی (Endism) است. رجوع به فرهنگ پسا مدرن که در سال‌های اخیر منتشر شده نشان می‌دهد که از مقولات کلیدی در بحث فلسفی و علوم انسانی همین پایان‌گرایی است (ریشه‌های فلسفی این بحث به خوانش فردریش هگل فیلسوف آلمانی قرن نوزدهم از پدیدارشناسی تاریخ فلسفه و فرهنگ غرب برمی‌گردد. بعد از هگل این نیچه بود که به طرح ایده مرگ خدا و پایان متافیزیک و فلسفه هم‌بسته با آن پرداخت و در فلسفه هایدگر بود که این

پایان‌گرایی فلسفی اوج گرفت (رشیدیان، ۱۳۹۳: ۱۵۵). هایدگر صراحتاً از پایان‌متافیزیک و فلسفه و آغاز تفکر و اندیشیدن سخن گفته است. از نظر او «پایان فلسفه»، دال بر نقصانی برای فلسفه نیست، بلکه به معنای کامل شدن فلسفه است. سخن اخیر را نباید چنین تلقی کرد که فلسفه اکنون در عالی‌ترین درجه ممکن از کمال قرار دارد بلکه تعبیر از «پایان» در ترکیب «پایان فلسفه»، اشاره به جایگاهی است که فلسفه در آن نهایی‌ترین امکاناتش را مهیا کرده است. به باور هایدگر، فلسفه در وضع معاصر به نهایی‌ترین درجه امکاناتش رسیده است (هایدگر، ۱۹۹۳، ۴۳۲). هایدگر در توضیح این مدعا گفته است که:

ما فراموش کرده ایم که پیش از این در عصر فلسفه یونان یک خصوصیت مهم و مسلم فلسفه پدیدار شد، یعنی رشد و تکامل علوم در میدانی که فلسفه گشود؛ رشد و توسعه علوم در عین حال جدایی و استقلال علوم از فلسفه است. این جریان لازمه اتمام و اکمال فلسفه است. امروزه نیز رشد علوم در تمامی قلمروهای موجودات به خوبی جریان دارد. این رشد و پیشرفت به منزله انحلال کامل فلسفه است که در عین حال حقیقتاً همان کامل شدن فلسفه می‌باشد. (همان، ۴۳۳).

در یک کلام، «پایان فلسفه» از دیدگاه هایدگر به معنای غلبه نظم و نظام دنیای علمی - تکنولوژیکی و نظم اجتماعی متناسب با آن است (همان، ۴۳۴). نکته تامل برانگیز آن است که نه فقط در سنت قاره ی فلسفه غرب - که هایدگر و هگل و نیچه نمایندگان شاخص این سنت اند - بلکه در سنت فلسفه تحلیلی - پوزیتیویستی هم مرگ و پایان فلسفه توسط فیلسوفانی چون کارناب مطرح شده است. این پایان‌ها را باید چگونه معنا کرد؟ آیا پایان بدان معناست که دیگر فلسفه تدریس نمی‌شود؟ کتاب و مقاله و پژوهش فلسفی منتشر نمی‌شود؟ یا اینکه بدان معناست که امکانات فلسفه برای طرح مسائل انسان و جامعه معاصر به پایان رسیده؟ یا اینکه علم جایگزین فلسفه شده و فلسفه کارکرد و رسالت تاریخی خود را انجام داده؟ یا اینکه منظور از پایان فلسفه، سنخ و نوع خاصی از فلسفه‌ورزی است و در عین حال هر نوع اعلام پایان، دعوت به نوعی آغاز است. توجه به مطالب کتاب تراکاکیس و فصول مختلف آن نشان می‌دهد که عنوان انتخاب شده برای کتاب، عنوان دقیقی نیست. تراکاکیس در عین تتبع قابل ملاحظه و تاملات دقیقی که در روش‌شناسی فلسفه دین و متافلسفه دین داشته و شاید بتوان گفت یکی از بهترین نمونه‌های منسجم نقد فلسفه دین معاصر را ارائه کرده، معهداً می‌توان به طرح این نکته پرداخت که همه آنچه وی در نقد و تحلیل فلسفه دین آورده، نشان دادن

محدودیت‌های جدی روش شناسی فلسفه تحلیلی در مواجهه با امر دینی و مسائل برخاسته از باورها، پدیدارها، تجارب و مناسک دینی است. این نقدها که بعضاً قابل پاسخ‌گویی از سمت سنت فلسفه تحلیلی هم هست لزوماً به معنای پایان فلسفه دین نیست. اگر هم به معنای پایان فلسفه دین باشد، نه به معنای پایان هر نوع فلسفه دین، بلکه به معنای پایان فلسفه دین تحلیلی است. تراکاکیس در ورود به مباحث میتا-فلسفه و روش شناسی فلسفه و مناسبات میان این دو هم‌گزینه‌ی عمل کرده است. وی عمدتاً - و به نوعی سوگیرانه - به آرای فلاسفه دین قاره‌ای تکیه کرده و از موضع فلاسفه قاره‌ای به نقد فلاسفه تحلیلی پرداخته است. اینکه سنت قاره‌ای فلسفه تلقی خاصی از ماهیت فلسفه و غایات فلسفه ورزی (میتا - فلسفه) دارد و واجد نوعی روش شناسی فلسفی متمایز از فلسفه تحلیلی در مواجهه با امر دینی است به معنای ضعف و غیرقابل دفاع بودن میتا - فلسفه و روش شناسی فلسفه تحلیلی در مواجهه با امر دینی نیست. تراکاکیس در صورتی می‌تواند این ادعا و نقد را داشته باشد که قبل از ورود به این مسئله، صورتبندی مدلل و منسجمی از نظریه مختار و برگزیده خود در میتا-فلسفه و روش شناسی فلسفه دین ارائه دهد و بعد از طرح و دفاع از آن، به بررسی امکانات و محدودیت‌های سنت‌های رقیب در فلسفه دین بپردازد. بررسی و تحلیلی که در این مقاله از کتاب تراکاکیس انجام دادیم به خوبی نشان می‌دهد که تراکاکیس ورودی به این مقدمه مهم بحث خود نداشته است، ضمن این‌که چنان‌که در متن مقاله به تفصیل آمد، تراکاکیس آن اندازه که به نحو سلبی و انتقادی به آسیب و هم‌اندیشی در سنت فلسفه قاره‌ای پرداخته، کمتر به نحو ایجابی و روشمند به ارائه تعریف و ملاک برای آن پرداخته است و امکان داوری دقیق در باب امکانات و محدودیت‌های ایده خود در زمینه پایان فلسفه دین را برای مخاطبان و منتقدان، دشوار کرده است. توجه به این نکته هم خالی از فایده نیست که از پایان‌گرایی صرفاً تفسیری فلسفی نشده و برخی خوانش‌ها از هگل در حوزه فلسفه و اندیشه سیاسی توسط فرانسیس فوکویاما بود که به طرح ایده پایان تاریخ و استلزامات سیاسی و تمدنی آن برای فرهنگ و جامعه معاصر پرداخت (فوکویاما، 1989). وی صراحتاً فروپاشی کمونیزم را نشانه‌ای برای پایان تاریخ و فاتح شدن سرمایه داری لیبرال در نبرد سیاسی - فرهنگی و اقتصادی جهانی و این‌که این نظام اخیر، یگانه‌الگوی قابل اتباع برای همه جهانیان در حوزه‌های سه‌گانه فوق (سیاست و فرهنگ و اقتصاد) می‌باشد.

## ۱۰. نتیجه‌گیری

تاریخ فلسفه از آغاز سرشار از انتقادات فیلسوفان و نظام‌های فلسفی بر یکدیگر است، اگر در این میدان متفکر در پی همسان‌سازی دغدغه‌های متفاوت سنت‌های فلسفی نباشد و با نگاهی غیر تخریب‌گر حرکت کند، گفت‌وگو با فلسفه‌ی گذشته موجب پیشرفت فلسفه اکنون و آینده خواهد شد. مایکل دامت در باب عدم توانایی فیلسوفان در گفت‌وگو:

واضح است که فیلسوفان هیچ‌گاه به اتفاق نظر نمی‌رسند. البته خجالت آور است اگر آن‌ها دیگر نتوانند با هم حرف بزنند یا یکدیگر را درک کنند. رسیدن به چنین درک متقابلی دشوار است، زیرا اگر فکر کنید مردم در مسیر غلطی حرکت می‌کنند، تمایلی نخواهید داشت با آنها صحبت کنید یا خودتان را برای نقد کردن آنها به زحمت بیندازید. اما ما به نقطه‌ای رسیده ایم که انگار روی موضوعات متفاوتی کار می‌کنیم (دامت، ۱۹۹۳).

اوضاع نیز در محدوده‌ی فلسفه دین اینگونه است گویی فیلسوفان از دو سوی دره فریاد می‌زنند، اما فلسفه دین می‌تواند از طریق هر دو مسیر [تحلیلی و قاره‌ای] پیگیری شود. برخی از نقدهای تراکاکیس بر فلسفه تحلیلی امروز را می‌توان مهم شمرد از جمله این‌که فلسفه‌ی صرفاً دانشگاهی و حرفه‌ای شده‌جا را برای دستیابی به حکمت در کنار شناخت تنگ می‌کند و کم‌کم آن را نادیده می‌گیرد. اما این راهکار تراکاکیس مبنی بر پایان دادن به موجودیت نهادها و دپارتمان‌های دانشگاهی فلسفه تحلیلی و از آن رو بازشدن مسیر برای پیگیری فلسفه دین از طریق یک مسیر شخصی با فلسفه‌ی صمیمی، بسیار تند و تیز است، ضمن این‌که رهیافت تحلیلی به فلسفه دین به ویژه در مواجهه با ضعف‌ها و قوت‌های ادله دینی نقاط قوت فراوانی دارا بوده و همواره مورد نیاز است. اگر فلسفه تحلیلی چنانکه تراکاکیس باور دارد یک تفکر صرفاً علمی درباره شناخت جهان باشد، بسیاری از نقد‌های او قابل بررسی است اما پرسش مهم آن است که «آیا موضع تراکاکیس در مورد همه فلاسفه تحلیلی صادق است؟» چنان‌که در مقاله اشاره شد، پاسخ منفی است. در حوزه فلسفه دین رویکردهای تحلیلی قابل اتکا و پیش‌رونده‌اند اما این پرسش که «آیا رویکردهای قاره‌ای در فلسفه دین امروز توانسته‌اند جایگاهی برای خود بیابند؟» در نوشتار مستقلی قابل بحث است؛ به نظر می‌رسد که امروزه فلسفه قاره‌ای دین به دلیل غلبه‌ی فلسفه تحلیلی در گروه‌های فلسفه دانشگاهها، کمتر مورد توجه واقع شده است. با وجود این نمی‌توان از صرف نقادی رادیکال و ویرانگر رویکرد

تحلیلی انتقادی بر مناسبات «میتا - فلسفه» و ... (مالک شجاعی جشوقانی و فاطمه بزرگ‌زاده) ۱۲۳

فلسفه تحلیلی به دین، به این نتیجه گیری پرداخت که رویکردهای رقیب (در این بحث، فلسفه قاره ای) لزوماً واجد امکانات و ظرفیت های فلسفی قابل دفاع تری هستند. سخن آخر اینکه علیرغم نقدهایی که به کتاب تراکاکیس وارد است و ما در این مقاله به برخی از مهم ترین رئوس این نقدها پرداختیم، به نظر می رسد با توجه به تمحّض علمی تراکاکیس در مباحث میتا- فلسفه دین معاصر و اشرافی که وی به مناقشات جدی در در سنت عمده فلسفه دین معاصر (سنت تحلیلی و قاره ای) دارد، ترجمه کتاب پایان فلسفه دین به زبان فارسی می تواند موجب شکل گیری مباحث جدی در فضای فکری - فلسفی ایران معاصر در باب پیش فرض ها، ماهیت، مسائل، روش شناسی و کاربرد فلسفه دین شود و به ارتقای کیفی و روش شناسانه آموزش و پژوهش فلسفه دین در حوزه و دانشگاه بینجامد.

## پی‌نوشت‌ها

۱. برای مطالعه بیشتر رجوع شود به:

D.Knepper, Timothy, the ends of philosophy of religion. Terminus and Telos, New York: Palgrave Macmillan, 2013. Wesley J. Wildman, Religious Philosophy as Multidisciplinary Comparative Inquiry: Envisioning a Future for the Philosophy of Religion, New York: SUNY press, 2010. Unapologetic: Why Philosophy of Religion Must End Book by John W. Loftus

2. *Metaphilosophy* was established in 1970 by Terry Bynum and Richard Reese/ <https://onlinelibrary.wiley.com/journal/14679973>.

۳. باید توجه داشت که این بیان کریچلی لزوماً به معنای نفی هر گونه تلفیق میان دغدغه های اگزیستانسیالیستی با روش شناسی فلاسفه تحلیلی نیست و می توان در باب مسائل مورد نظر اگزیستانسیالیست ها از جمله مسئله معنای زندگی، به روش تحلیلی فلسفه ورزی کرد.

4. Quine W. V. (1981). *Theories and Things*. Cambridge, MA: Harvard University Press. "Has Philosophy Lost Contact with People?"

5. Kazantzakis, Nikos (1975). *God's Pauper: St. Francis of Assisi : a Novel*, Cassirer.

در فارسی با نام «سرگشته راه حق» ترجمه شده است.

۶. برای مطالعه بیشتر رجوع شود به

Harris, m.e. "Gianni Vattimo (1936-)" Internet Encyclopedia of Philosophy, <https://iep.utm.edu/vattimo/>

## کتاب‌نامه

- اورگارد، گیلبرت، بروود (۱۳۹۷). *متافلسفه*. ترجمه‌ی مهدی رعنائی، انتشارات ترجمان.
- پربهاکاران و همکاران (۱۳۹۷) *روش‌شناسی فلسفی*، ترجمه‌ی هانیه مفیدی، نشر تمدن علمی، ۱۳۹۷
- جوی مورنی و همکاران (۱۳۹۷). *فلسفه قاره‌ای و فلسفه دین*. ترجمه‌ی محمدابراهیم باسط، قم: کتاب طه.
- سورن اورگارد، پل گیلبرت، استیون بروود (۱۳۹۷). *درآمدی بر متافلسفه*. ترجمه‌ی مهدی رعنائی، تهران: ترجمان.
- حسین زاده راد، کاوه؛ یحیوی، حمید (۱۳۹۶). « بازگشت دین در قلمرو فلسفه و سیاست معاصر ». فصلنامه علمی-پژوهشی رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی.
- دامت، مایکل (۱۳۹۱). *خاستگاه‌های فلسفه تحلیلی*. ترجمه‌ی عبدالله نیک‌سیرت، تهران: حکمت.
- رشیدیان، عبدالکریم (۱۳۹۳). *فرهنگ پسامدرن*، تهران: نشر نی.
- کریچلی، سایمون (۱۳۸۶). *فلسفه قاره‌ای*، ترجمه‌ی خشایار دیهیمی، تهران: ماهی.
- وستفال، مرلد (۱۳۹۰). *فلسفه دین قاره‌ای*. ماهنامه کتاب ماه دین، شماره ۱۷۰.

- Collingwood., R. G. (1933). *An Essay on Philosophical Method*, Oxford University Press .
- Fukuyama, Francis (1989). "The End of History?". *The National Interest* (16): 3–18.
- Harris, m.e. "Gianni Vattimo(1936– )" *Internet Incyclopedia of Philosophy*, <https://iep.utm.edu/vattimo/> (Accessed on 4/01/2020 ).
- Heidegger, Martin, . (1993), *The end of philosophy & the task of thinking* , in "Basic writings", edited by David Farrell Krell, (London, ROUTLEDGE,1993) pp. 432- 433.
- McGinn, C ,Collin, (2002). *The Making of a Philosopher*. New York: Harper.
- Rorty, R. (1992). 'Introduction: Metaphilosophical Difficulties of Linguistic Philosophy', in, *The Linguistic Turn: Essays in Philosophical Method*, pp. 1–39.
- Trakakis, Nick(2008). *The End of Philosophy of Religion*. London: Continuum.
- W.V.Quine(1981). *Theories and Things*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Westphal, Merold.(1973)"Prolegomena To Any Future Philosophy of Religion Which Will Be Able To Come Forth As Prophecy". *International Journal for Philosophy of Religion* 4(1973)pp129-150.